

جنبش‌های زنان در ایران

میزگرد: تیشک

”

جدا از محرز بودن، دیگر کسی نمیتواند انکار کند که آنچه ملت سازی در ایران خوانده می‌شود، در واقع تلاشی آمرانه از طرف حکومت بوده تا همه هویت‌های موجود در جغرافیای ایران را در هویت فارس - شیعه آسمیله کند. در این بین زنان غیرفارس هم زنانگیشان و هم هویت اتنیک‌ی آنها عاملی برای سرکوب بیشتر آنها شده است، پس زنان غیرفارس هم با تهدیدات درون هویتی روبرو هستند و هم با تهدیدات خارج هویتی که تلاش دارد هویت آنها را آسمیله کند. در این میزگرد تلاش شده است با فعالین زن کورد و ایرانی نگاهی به بحران، تهدیدات علیه زنان و مبارزات زنان در ایران پرداخته شود. گردانندگان تیشک در مورد جنبش زنان در ایران بر این عقیده هستند که ما با جنبش‌های زنان در ایران روبرو هستیم نه یک جنبش و یک نوع مطالبه؛ بر همین اساس هم در سوالات از کلمه جنبش‌های زنان در ایران استفاده شده است. شرکت کنندگان در این میزگرد عبارتند از: مهناز قزقلو، روزنامه‌نگار و فعال زنان، گلاله کمانگر دین پژوه و محقق، شهلا دباغی محقق ادبیات کوردی و فمینیسم و همچنین عضو هیئت تحریریه فصلنامه تیشک و گلاله شرفکندی فعال سیاسی.

“

شما خانم شرفکندی بگذارید میزگرد را با شما آغاز کنیم؛ در ساختار جمهوری اسلامی آیا میتوان به سیاست گام به گام برای احقاق حقوق زنان امیدوار بود؟

بنظر من جواب این سوال در طول سالهای گذشته دچار تغییر بنیادی شده است. شاید ۵ یا ۱۰ سال پیش میتوانستیم به سیاست مطالبه‌گر و گام به گام اعتماد کنیم یا آنرا تأیید و توجیه کنیم اگرچه دستیابی به رفع تبعیض جنسیتی در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی هیچوقت امکان پذیر نبوده‌است. اما میشد به تغییرات هر چند جزئی اما مداوم در قوانین برای بازتر شدن فضای زندگی زنان بسنده کرد.

امروز بعد از یکدست شدن نظام و بر سر کار آمدن اصولگرایان و از بین رفتن پایگاههای اصلاح طلبان در میان مردم و هر چه بیشتر آشکار شدن چهره هولناک و برهنه جمهوری اسلامی، اعتماد مردم به هر گونه اصلاح‌طلبی یا تغییر، کاملاً خدشه‌دار شده است. ممکن است در آینده اگر جمهوری اسلامی از این پیچ تند بتواند جان سالم بدر ببرد دوباره اصلاح‌طلبی جان تازه‌ای بگیرد و دوباره مردم را به خود مشغول کرده و دوباره بازار مطالبه‌گری گرم شود.

حرکت کلی مردم در ایران در رویارویی با جمهوری اسلامی در حال حاضر از مطالبه‌گری عبور کرده‌است و خواستار تغییر کلی نظام و رفتن جمهوری اسلامی است. اگرچه تصور واضحی از نظام جایگزین وجود ندارد و تفاهم لازم هم در میدان عمل بسیار دور از نظر میباشد.

مطالبه‌گری رفع تبعیض بطور کلی و رفع تبعیض جنسیتی بطور اخص در چهارچوب این سیستم که امروز بسته‌ترین حالت خود



را دارد بسیار غیرعقلانی، بعید و محال میباشد. اما هنوز هم ماندن زنان در خیابانها و فریادهای اعتراضیشان لازم است روی یک سری مطالبات بتواند بطور ظاهری هم که شده مانور بدهد که چهره برهنه رژیم را برهنه‌تر از همیشه و بدون هر گونه پیرایشی آشکار کند، در عین حال هزینه را پایین نگه دارد و امکان ایجاد اعتماد به همدیگر و فضای هماهنگی را فراهم کند. ولی این جنبش دیگر از نظر من جنبش مطالبه‌گر نیست.

شما خانم قزللو ضمن تشکر از آماده شدن شما در این میزگرد؛ آنچه جنبش سراسری زنان در ایران خوانده میشود، آیا جنبش زنان فارس نیست؟!

به باور من از نظر تاریخی، اساسن قومی به نام قوم فارس در ایران وجود نداشته و ندارد. تمامی جوامع انسانی که در جغرافیای سیاسی ایران زندگی می‌کنند (مانند ترکمن‌ها، گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها، آذربایجانی‌ها، تهرانی‌ها، سیستان و بلوچستانی‌ها، کوردها و خوزستانی‌ها، لرها و ...) دارای منافع مشترک هستند که ناشی از ارزش‌ها و هویت ملی همه آنها و زمینه‌ساز یکپارچگی‌ست که اتفاقاً از اجزای گوناگون همچون زبان، تاریخ، فرهنگ، ... پدید آمده و نقش حیاتی در هویت ملی دارد. ایران سرزمینی هزاران ساله است و زبان فارسی که صرفاً یک زبان است و تعلق به هیچ قومی ندارد از اجزای هویت ملی آن به شمار می‌آید. علیرغم اینکه زبان فارسی همواره به عنوان یکی از ارکان هویت ملی و فرهنگ جغرافیای ایران نقش داشته، نباید با انتسابش به قومی که از نظر تاریخی وجود خارجی نداشته و ندارد آن را تا حد یک



زبان قومی که اساسن وجود خارجی ندارد تقلیل داد. قابل توجه آنکه زبان فارسی در خراسان تکوین یافته و همواره به عنوان زبان رسمی، دیوانی، ملی و تاریخی ایرانیان بشمار می آمده است. واژه «فارس» برآیند یک قوم و یک جغرافیا نیست بلکه همواره نام یک زبانی بوده که برآیندی از همه ایران است و ریشه در تاریخ کهن ایران و همه گویش هایی دارد که در این سرزمین وجود داشته و دارد.

بنابراین در ایران مردمانی فارسی زبان داریم که اتفاقن از دوشنبه تا بوشهر و از بخارا تا کرمان و حتا بخش هایی از تاجیکستان و هندوستان و غیره را هم شامل می شوند و صرفن به زبان فارسی سخن می گویند، اما هرگز خود را فارس نمی دانند چنانکه خود من زبانم فارسی است و هرگز خود را فارس نمی دانم بلکه ریشه ی اصلی من ترکمن است. مانند یک اصفهانی یا شیرازی که خود را اصفهانی یا شیرازی معرفی می کنند و نه یک فارس. «فارسی» یک گروه زبانی از مردمان است و نه یک گروه با هویت قومی.

شش خانم کمانگر با سلام مجدد :
مطالبات جنبشهای زنان تا چند درون
محور هستند؟

برای پاسخ به این سوال باید پرسیم کدام زن؟ جنبشهای زنان کدام زن را نمایندگی میکنند؟ آیا میتوان از زن ایرانی به عنوان یک کلیت نسبتا مشابه نام برد که بعد پرسیم که آیا جنبش زنان به خواستهای این کلیت نزدیک است یا نه. ارائه ی تصویری کلی از زن و مطالباتش آنهم در جامعه ی با تنوع ملی و فرهنگی بالا و شکاف طبقاتی بزرگ عملا غیر ممکن است. شما در جامعه ی اروپایی میتوانید بگوید زن



آلمانی یا زن سوئدی؛ چون زن آلمانی یعنی زنی که فارغ از شهری و روستایی بودن و سطح سوادش بیش از نود درصد اوقات زنی شاغل است، مینیمم درآمدش قابل تعیین کردن است و در پروهی آموزش و سیستم قضایی مشخص حقوقی کاملا تعریف شده دارد. یک زن روستایی در سوئد با پروفیسور دانشگاه اختلاف فاحشی در حقوق اجتماعی و امکانات معیشتی ندارند.

در ایران اما چنین فضایی را نمی بینم، پروهی مدرنیزاسیون و یکدست کردن سیستم آموزشی و متعاقب آن یکدست کردن جامعه شکست خورده و امروز حتی در خود جامعه ی فارس هم یک فرهنگ واحد و مشترک وجود ندارد و خرده فرهنگهای وابسته به طبقه ی اجتماعی و سکولار یا مذهبی بودن در جامعه ی فارس حفظ شده اند. یک زن در روستاهای کرمان با زنی در شمال شهر تهران هیچ وجه مشترکی جز تشابه بیولوژیکی ندارند. حالا به این موضوع تنوع ملی را هم اضافه کنید، زبانها و فرهنگها و دین و مذهب های متفاوت که دنیاهای کاملا متفاوتی را به وجود آورده اند. در ایران هیچ راهی برای تعریف واقع بینانه از فمینیسم وجود ندارد مگر آنرا لوکالیزه کرده و هر منطقه ای را در کانتکست خودش بررسی کنیم. آنچه امروز به عنوان فمینیسم ایرانی ارائه میشود یا فمینیسم سکولار است یا اسلامی که هردو بر خواسته های زنان جامعه ی شهری فارس متمرکز هستند و آنچه برای طبقه ی متوسط شهری مسئله است را طرح میکنند، موضوعاتی چون حق طلاق، حق حضانت فرزند، حق سفر بدون اذن همسر برای یک زن در روستاهای مشهد که زندگی کاملا وابسته دارد خالی از معناست، برای زن کارگر سرپرست خانواری که در پی امنیت شغلی است بی معناست، اینها زنانی هستند که با وجود زیاد بودنشان

حذف و انکار میشوند و خواسته‌هایشان به حاشیه‌ی خواسته‌های زن فارس طبقه‌ی متوسط شهری میرود.

شش خانم دباغی سپاس از اینکه هم میزبان هستید و هم مهمان!! حالا که در مورد مطالبات جنبش‌های زنان صحبت شد، شما به عنوان یک پژوهشگر می‌توانید بفرمایید که جنبش جهانی فمینیسم چه تاثیری بر جنبش‌های زنان در ایران گذاشته است؟! اگر امکان دارد مشخصاً در مورد جنبش زنان کورد هم بحث شود.

جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، ادبی و هنری و کلتورها در سراسر جهان بر هم تاثیر می‌گذارند. فلسفه سقراط و افلاتون در یونان باستان، رنسانس اروپایی، تئوری اقتصادی اجتماعی مارکس، راهکارهای انقلابی لنین، افکار مائو، جنبش‌های ادبی، همچون مدرنیسم، سبک‌های هنری چون دادائیسم، شیوه نگارش رئالیسم جادویی آمریکای لاتین و ... در این جهان بر همدیگر تاثیر گذاشته‌اند. «بهار عربی» از اعتراض یک دستفروش در تونس آغاز شد. صلح، جنگ، ادبیات، جنبش‌ها و ... همه باتوجه به رشد بسیار سریع تکنیک و اینترنت و گلوبالیسم در جهان، بر همدیگر و ما انسانها و ملتها سرعت تاثیر می‌گذارد.

در این میان جنبش‌ها و متدولوژی‌ی فمینیستی یکی از پر بهاترین مکاتب برای به‌نقد کشیدن ساختارهای جهانی، جنگ، رویدادها و حوادث، وضع زنان و کودکان است. پرسپیکتیف و پارادایم فمینیستی توانسته هم بر جنبش‌ها و هم بر دنیای آکادمی و روش تحقیقها عمیقترین تاثیرگذاری را در سالهای اخیر داشته باشد.



از طرف دیگر متاسفانه موج اسلامگرایی، حکومت‌های مافیایی و مذهبی از نوع حکومت ایرانی و اردوگانی و گروه‌های ملیشیایی همچون طالبان و داعش و حشد شعبی، به شیوه رادیکالی در برابر جنبش‌های حق‌طلبانه سیاسی، ملی، اجتماعی و زنان ایستاده و قوانینی برخلاف منافع و حقوق آنان را نیز تصویب کرده‌اند.

علیرغم انتقادات جدی به احزاب و ساختار جامعه کوردستان، هنوز جنبش‌های زنان کورد یکی از مترقی‌ترینها در خاورمیانه هستند. درخواست‌های زنان کورد علیرغم انتقادهای درون ساختاری و کم‌کاری فکری، حق‌طلبانه و امروزی‌اند. در حالیکه زنان ملتهای بالادست درگیر نوعی از آشفتگی فکریند، زنان کورد در کوبانی برای آزادی و رهایی می‌جنگند، در پارلمان جنوب کوردستان سعی بر تغییر قوانین دارند، در احزاب کوردی در کمیته مرکزی هستند و... البته هنوز راه بسیاری در پیش است اما در مقایسه با بسیاری از کشورهای خاورمیانه، زنان کوردستان با افکار امروزی فمینیستیهای اروپایی آشنا هستند و حقوق جهانشمول انسانی و حقوق ملت کورد را خواستارند.

شش خانم کمانگر؛ ناسیونالیسم ایرانی نگاه مرد محور دارد که هویت آن بر دو پایه فارس و دین تشیع بنیاد نهاده شده است، تاثیر مثبت و منفی این ناسیونالیسم بر جنبش‌های زنان در ایران چیست؟

اگر به تاریخچه‌ی تشکیل نخستین سازمانهای زنان در ایران بازگردیم به انجمنهایی چون انجمن نسوان وطن و انجمن آزادی زنان میرسیم که مقارن با روند ملت‌سازی پس از مشروطه و تحت تاثیر ناسیونالیسم



فارس به وجود آمده‌اند و دلمشغولی اولیه‌ی آنها هم مسئله‌ی مدرنیته و حکومت قانون و گذار از پادشاهی بوده یعنی نطفه‌ی سازمانهای زنان در ایران با مسئله‌ی ملت سازی بسته شده این قضیه در تمام خاورمیانه کم و بیش صادق است و مسئله‌ی حضور اجتماعی و آزادی زن همیشه فرعی از روند مدرنیزاسیون و ملت سازی بوده از این جهت نه تنها تاثیر که تسلط کامل گفتمان ناسیونالیستی بر سازمانهای زنان در ابتدای شکل گیری و پس از آن هم به شکل میراثی ماندگار کاملاً مشهود است و اساساً در این دوران و همچنین در دوران پس از ۱۹۳۶ و قانون منع حجاب و قانون حمایت خانواده و ... که همه در جریان انقلاب سفید اتفاق افتاد چیزی به نام جنبش فمینیستی در ایران نداریم، آنجا که خاصیت جنبش فراگیری اجتماعی است این را عرض میکنم... هرچه هست بخشی از ملت سازی است و تغییراتی است که از بالا اعمال میشود. یعنی سازمانهای زنان آن روزگار نه جنبش و نه فمینیستی بودن را در خود ندارند. آنچه بتوان نامش را جنبش فمینیستی گذاشت از ۲۰۰۰ و در دوران موسوم به اصلاحات میتوان سراغش را گرفت که آنهم البته همانطور که عرض کردم اندیشه‌ی ناسیونالیستی ایرانی و فارسی را همچون یک میراث با خود حفظ کرده که به آن هم اشاره خواهیم کرد. اما اینکه تسلط گفتمان ناسیونالیستی و بعد در دوران اصلاحات گفتمان اسلامی شیعی بر سازمانهای زنان یا جنبش زنان چه بوده میتوانم بگویم بدترین تاثیرش به حاشیه راندن خواسته‌های حقیقی زنان و به خدمت گرفتن مسئله‌ی زن بود. جریانهای ملی و ناسیونالیستی فارس (یا همان ایرانی) بیش از آنکه دغدغهی زندگی زنان را داشته باشند دغدغهی حضور اجتماعی آنان و تشابه به دولت ملتهای اروپایی را داشتند.

به همین دلیل از نخستین روز مسئله‌ی زن با مسئله‌ی حجاب و پوشش گره خورد یعنی آن بخش از زن بودن که برای مرد و در دنیای او مهم تلقی میشد. تضاد طبقه‌ی روشنفکر و ناسیونالیست با مذهب‌یون همه بر سر پوشش زن بود و زندگی زنان در خانواده، حقوق آنها در خانواده و اجتماع همگی در حاشیه‌ی موضوع پوشش قرار گرفته بود. در کشورهای شمال آفریقا که در روندی نسبتاً مشابه از دولت سازی به اهمیت موضوع زن رسیده بودند، سکولارها توانستند موضوعات جدی زندگی زنان (همچون چند همسری و سن ازدوج و ...) را بر مرکز بیاورند و قوانین اسلامی را جرح و تعدیل کنند، در ایران طبقه‌ی روشنفکر ناسیونالیست ناتوان بود از تبدیل کردن مسئله‌ی زن به چالشی فکری و فقهی و حقوقی و در جدالهای سطحی و بی نتیجه با مذهب‌یون متوقف شدند. در دوران پس از ۲۰۰۰ و شکل گیری فمینیسم ایرانی (فارسی) با دو جبهه‌ی اسلامی و سکولار باز هم رد پای آن اندیشه‌ی مسلط مردانه بر به ویژه جبهه‌ی اسلامی خودش را نشان داد تا جایی که همکاری جسته و گریخته‌ی این دو جریان با طرح کمپین یک میلیون امضا کاملاً متوقف شد و فمینیستهای اسلامی و نزدیک به دولت، مصالح نظام را به خواسته‌های فمینیستیشان ترجیح دادند. یعنی تسلط گفتمان ناسیونالیستی و بعداً شیعی - حکومتی همواره باعث تحریف جدی مسئله‌ی زن شده‌اند.

پرسش خانم دباغی نظر شما در مورد نقش هویت معیار ناسیونالیسم ایرانی بر جنبش‌های زنان در ایران چیست؟

همانگونه که در پرسش شما آمده ناسیونالیسم ایرانی نگاه و ساختاری مرد سالار بر دو پایه



قوم فارس و مذهب شیعه بنیاد نهاده شده. ناسیونالیسم ایرانی، همچون ناسیونالیسم تورکی، در صد سال اخیر شکل گرفته و یکی از مبانی فکری آن، یک ملت یک زبان، است. این ناسیونالیسم در عین «در خودگرفتن» حذف کننده نیز هست. ناسیونالیسم بالادست سعی بر حل کردن دیگر فرهنگها در خود دارد و «دیگری» را قبول ندارد. این ناسیونالیسم (ها) براساس بدهنجاری، راسیسم و شوینیسم شکل گرفته و سازمان داده شده، مرکز ثقل آنها هم مردسالاری و دینسالاری هست که هرگونه اشکال «دیگری بودن» را بر نمی تابند. ناسیونالیسم ایرانی تشیع گرا بر تمام ارگانها، قوانین نوشته و نانوشته و ساختار سیاسی اجتماعی اقتصادی حکم میراند. در این شیوه از حاکمیت (و حتی الیت و روشنفکران) اولین گروهایی که از مرکز و قدرت حذف میشوند زنان و ملت های غیرفارس هستند. این ناسیونالیسم مردسالار- دینسالار با روح زمانه و حقوق پایه ای انسانها بیگانه است. در نتیجه با همه قدرت سعی دارد که هرگونه جنبشی را خفه کند و کمترین خواستها را با جبر و خشونت جواب دهد. برای مثال همین چند ماه قبل دختر جوانی به اسم زارا را به خاطر تدریس زبان مادری به ده سال زندان محکوم کرد.

اما از آنجا که در طول تاریخ هیچ قدرت و دیکتاتوری برای همیشه پایدار نبوده و مردم مبارزه خود را به پیش برده اند، در جغرافیای ایران نیز جنبشهای اجتماعی به کار خود ادامه میدهند. مردم کوردستان از همان بدو انقلاب ۱۳۵۷ به حاکمیت مردسالارانه و مذهبی «نه» گفتند و این تضاد با حکومت اسلامی که هیچ همراهی و هماهنگی با خواستهای ملت های غیر فارس و زنان ندارد، همچنان ادامه دارد. زنان کورد از همان سال به بعد پا به میدان مبارزه در

چند حوزه و فضا گذاشتند، یعنی هم در برابر مردسالاری ایستاده اند و هم برای حقوق ملی خود مبارزه میکنند. ناسیونالیسم ایرانی شیعی نه تنها به حذف «غیر خودی» ها پرداخته، بلکه حتی خودیها را نیز سلیکتف انتخاب میکند و ما در طول تمام این سالها شاهد کشمکش مافیایی قدرت که بر پایهای مردسالاری، تشیع ولایت فقیه و حذف هرگونه «دیگری» بوده ایم.

خوب، همه اینها بی جواب نخواهند ماند و به قول فوکو «قدرت ضد قدرت را هم در خود دارد» که البته سرکوب وحشیانه حکومتی، شکنجه و اعدام توانسته نوعی آمیوالنس، بی تفاوتی و ناامیدی درست کند. زنان بیشتر از هر زمانی به کالا تبدیل شده اند؛ آثار مخرب این گونه از حکمرانی به فقر و فحشا زنان بسیاری منجر شده و آنها را به شکل وحشتناکی طعمه خود کرده، شکنجه و زندان و ربودن بر خانواده ها تاثیرات عمیقی به جا گذاشته، فقر و اعتیاد زنان و کودکان را قربانی و به گروگان گرفته و بسیاری دیگر از معضلات. در سایه اینگونه قدرت، حاکمیت، ذهنیت و ساختار، جامعه از شکاف عمیق ستم طبقاتی و ستم ملی و ستم جنسیتی رنج میرود.

شش خانم قزلو؛ نگاه ناسیونالیزم ایرانی به توسعه یک نگاه فارس محور است آیا این نگاه بر وضعیت زنان غیرفارس تاثیری داشته است؟!

با نحوه پرسش موافق نیستم زیرا آن را گزاره خبری استنباط می کنم همچون حکمی قطعی که از پیش صادر شده و براساس آن نتیجه گرفته شده است.



ایران کشوری با ممیزه های هویتی متنوع است و «ناسیونالیزم ایرانی» آمیزه ای است

از گروه‌های زبانی/هویت‌ی به گستره‌ی جغرافیای ایران. از نظر من، هویت و موجودیت ناسیونالیسم ایرانی یعنی مردم ایران براساس فرهنگ و تمدن هزاران ساله و مطالبات تاریخی مردم ایران از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال ایران. دو گانه «ایرانیان» و «اقوام ایرانی» پارادوکسی برای فرودست‌انگاری هویت‌های گوناگون نیست اما در عرصه سیاست‌گذاری حکومت‌ها، پیوسته کارگزاران آن تلاش کرده‌اند با ایجاد پارادایم «مرکزگرایی» و «حاشیه‌نشینی»، از زیر بار مسوولیت تامین منافع ملی شانه خالی کرده و آن را متوجه «قوم موهوم اکثریت» در برابر «اقلیت قومی محروم» کنند. در حالی که چنین اکثریت جمعیتی مطلقاً اساس وجود ندارد. به طور خاص در مورد نظام فعلی حاکم بر ایران نه تنها یک نظام حکومتی عرب‌ستیز نیست بلکه یک قدرت سیاسی ایدئولوژیک است که اتفاقاً فرهنگ و زبان عرب را در اولویت قرار داده و آموزش زبان عربی را اجباری کرده است. بدلیل بالا بودن میزان شاخص‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی در مقایسه با دیگر نواحی غیرمرکزی، زنان در این بخش از جغرافیای ایران از فرصت‌ها و دسترسی بیشتر به امکانات از جمله شبکه‌های مجازی برخوردارند. و این واقعیت ربطی به مقوله «فارس» که یک زبان است و نه یک قوم اساساً، ندارد بلکه بطور مستقیم مربوط به شاخص‌های توسعه جامعه و در نتیجه مرتبط با تجربه‌ی زیست آنهاست.

آنچه در ایران با آن به عنوان یک مشکل اساسی روبرو هستیم تمرکزگرایی یا ساختار متمرکز است امری که در کشورهای توسعه یافته با گرایش فزاینده به اجرای سیاست‌های تمرکززدایی به عنوان ابزار رشد و توسعه در بخش‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ... از آن در جهت

منافع ملی سود می‌جویند. هر چند با سابقه‌ی ساختاری کشوری چون ایران، امر تمرکززدایی دارای چالش‌ها و موانع بسیار و دستیابی به آن مستلزم برنامه ریزی‌های کوتاه، میان و بلندمدت است تا براساس آنها اختیار و قدرت در زمینه تصمیم‌گیری، برنامه ریزی، سازماندهی و ایجاد فرصت‌های برابر برای توسعه یکسان فراهم آید. تمرکززدایی عامل رشد و تحول و توسعه اساسی جامعه است و از دیدگاه اقتصادی به معنای توانایی اقتصاد ملی ست. فرایندی که نظام اجتماعی را نیز از شرایط نامطلوب به سوی وضعیت مطلوب تغییر می‌دهد و توسعه فرایند جامع و فراگیری را با هدف بهبود شرایط زیستی برای تمامی افراد در یک کشور فراهم می‌کند.

خانم شرفکندی می‌خواهم نظر شما را هم در مورد سوالی که از خانم قزللو پرسیدم جویا شوم.



بطور کلی تمرکز توسعه بر روی مرکز نشینان و مرکز ایران می‌باشد. اگرچه جمهوری اسلامی اهداف توسعه پایدار را هماهنگ با شریعت نمیداند و از پایبندی به آن سرباز می‌زند بویژه در زمینه هدف شماره ۵ سند ۲۰۳۰ که بر روی رفع تبعیض جنسیتی تاکید دارد. اما فعالین جنبش زنان هم گاهی از تبعیض مضاعف یا اینترسکشنالیته غاقل میمانند و آنرا نادیده می‌انگارند.

در بعضی موارد هم خواسته‌های زنان غیر مرکز نشین یا حاشیه گاهی به عمد و گاهی از روی بی توجهی بعنوان مسائل حاشیه‌ای، غیر تخصصی، غیر اورژانسی، وابسته به عقب‌ماندگی فرهنگی یا سیاسی تلقی میشود و در ارجحیت یا مورد توجه قرار نمیگیرد.

بعضی از فعالین جنبشهای زنان مرکز گاهی

ناآگاهانه دوباره نقش قیم، معلم یا راهنما را بازی میکند و از ایجاد ارتباط هماهنگ و هم سطح بی بهره می ماند.

البته باید به این نکته هم توجه داشت که قسمتی از زنان غیرمرکز نشین هم از همراهی با جنبشهای سراسری در بعضی موارد سر باز میزنند و اعتمادشان خدشه دار شده و مسیر خود را جدا کرده اند.

بطور کلی این گسل و شکاف وجود دارد و به نفع هیچکدام از این دو جبهه نیست چراکه جنبش زنان را دچار افتراق و تضعیف میکند.

شش خانم کمانگر شما هم لطف کنید نظر خوتون در مورد سوالی که از خانم قزللو پرسیدم بفرماید.

بی گمان تمرکز سرمایه و صنعت در نواحی مرکزی و فارس نشین و محرومیت عمومی اقتصادی در مناطق غیرفارس کلیت زندگی این مردمان را تحت تاثیر قرار میدهد، فقر و بیکاری و نبود امنیت اقتصادی و شغلی نه تنها زنان را به لحاظ اقتصادی آسیب پذیر میکند بلکه بر امنیت اجتماعی و حتی خانوادگی آنها هم اثر میگذارد. محرومیت و فقر و بیکاری عمومی همیشه میزان ارتکاب خشونت را بالا میبرد، و زنان و کودکان همیشه در این مورد آسیب پذیرترین اقشار جامعه هستند. گذشته از اینکه توسعه نامتوازن و محرومیت مناطق غیرفارس و «غیر خودی» بر زندگی زنان تاثیر مستقیم میگذارد (در مسئله محرومیت تاکید ناسیونالیسم ایرانی بیشتر به خودی و غیرخودی است و به همین جهت جامعهی ترک با وجودیکه غیرفارس هستند به دلیل سهم بودن در قدرت غیر خودی محسوب نمیشوند و میبینیم که در مقوله توسعه و صنایع حسابشان از کوردها



و عربها و بلوچها و ترکمنها جداست) باری فارغ از تاثیرات مستقیم در معیشت این زنان موضوع دیگر تحمیل استروئیدهای محصول همین در محرومیت نگه داشتن، بر زندگی فرهنگی این زنان و زندگی جمعی ملت‌هایشان است. به عنوان مثال ازدواج در سنین پایین که در اثر فقر عمومی و توسعه نیافتگی در بلوچستان ریشه می‌داند از طریق فمینیسم ناسیونالیست فارس به یک لیل یا برچسپ فرهنگی برای بلوچها و بلوچستان تبدیل میشود و برای خود آنها هم درونی میشود که این بخشی از فرهنگشان است.

و یا موضوع ناموس پرستی را به برچسپی برای جامعهی کوردستان تبدیل میکند. در نگاه فمینیسم فارس محور آنچه در فرهنگ فارس هست موقعیت طبیعی تلقی میشود به عنوان مثال روگرفتن و خود را مخفی کردن سنتی زن فارس از مهمان که در اکثر مناطق فارس از شهری و روستایی وجود دارد هرگز به عنوان امر غیرطبیعی نه دیده میشود نه بولد میشود اما هر آنچه در مناطق غیرفارس و بر اثر حاکمیت دیگری ستیز فارس بر زندگی آن مردمان تحمیل شده همچون امر فرهنگی مخصوص آنها معرفی شده و جالب این است که این امور خاص فرهنگی همواره نقصانها یا کاستی هایی هستند جوامع غیرفارس را در موضع متهم، رشد نیافته و بدوی قرار میدهند. شما هرگز مقاله‌ی علمی را در نشریات ایران نمی یابید که مقایسه‌ی میان میزان آزادی اجتماعی زنان در کوردستان و یزد باشد اما به وفور درباره‌ی موضوع ناموس و خودکشی و ختنه (که امروز انگشت شمار میتوان یافت) مقالات علمی و ژورنالیستی پیدا میکنید. این پرسپکتیوی که عنوان کردم البته یک بعد معرفت شناختی است و بیشتر بر حول چگونگی شکل گیری دانش در حوزه‌ی زنان متمرکز است، اگرچه تاثیر این نوع

از تولید دانش بر زندگی زنان ممکن است کاملاً محسوس نباشد اما قطعاً از برآیندهای ناسیونالیسم ایرانی و تسلطش بر روند تولید دانش فمینیستی و حتی اتنوگرافی است و در نگاه داشتن زنان غیرفارس در موضع فرودست تاثیر مستقیم دارد.

شش خانم دباغی/ اجازه بدهید موضوع دگرستیزی را با شما مطرح کنیم موضوعاتی از قبیل عربستیزی، کوردهراسی، ... از طرف ناسیونالیسم ایرانی بصورت سیستماتیک به جامعه ایران تزریق میشود، آیا این نوع دگرهراسی تاثیری بر وضعیت زنان در جوامع غیرفارس گذاشته است؟!

ناسیونالیسم ایرانی سعی بر حل کردن «دیگری» در خود دارد. برای آسان کردن و سریعتر کردن این پروسه به «دیگریستیزی» و «دیگریهراسی» نیاز دارد. این «دیگری» کوردها، عربها، بلوچها، زنان، یارسانها، رنگین کمانی-ها و ... هستند. حکومت مافیایی شیعی از همان آغاز به شیوه گوبلزی دست به «کوردهراسی» کرد. تبلیغات بی پایه و نانسانی همچون «کوردها آدمخوار و سربر»ند. در حالیکه ۴۱ سال حکومت مردسالار و مافیایی آخوندی نشان داد که انسان، طبیعت و حیوان از دست خود آنها در امان نیستند. حکومت مافیای سیستماتیک و از طریق آموزش و رسانه‌ها و ارگانها و نهادها دگرهراسی را بخشی از کار خود کرد. این دگرهراسی طبقات بسیار مخربی داشته و به شکل عمیقی «اعتماد انسانی به همدیگر» را ویران و نابود کرده. جوامع انسانی بر اساس اعتماد به همدیگر در یک بده‌بستان برابر رشد میکنند. اما حکومت آخوندی برای حفظ قدرت خود از تقیه و دروغ و آشفته‌گی



روحي در بين انسانها استفاده کرده، که البته این روشها بیشترین تخریب را همچون سیلاب مهلکی در میان زنان، ملتها و گروه‌های حاشیه‌نشین جامعه ایجاد کرده است. زندگی انسان کورد به شیوه سیستماتیک تخریب شده؛ و البته، همیشه و همه جای دنیا بنابه ساختار جهانی مردسالارانه اولین قربانیان زنان هستند. در کوردستان هم اول زنان و کودکان قربانی ساختار حکومت شوینیستی مافیایی مردسالار ایرانی‌اند. اما هرگز نباید این را فراموش کرد که مردم کوردستان از همان آغاز به این حکومت «نه» گفتند و در این راه مردان و زنان بسیاری شهید شدند، که البته شمار مردان بسیار زیاده‌تر است و این خود دوباره به معنای فشار و تخریب بیشتر زندگی مادران، همسران و کودکان این مردان بوده.

شش خانم قزللو شما نظرتون راجع به تاثیر دگرستیزهای موجود در جامعه ایران بر جنبش‌های زنان چیه؟

از نظر من، مجموع ماهیت چند بعدی هویت مردمان ایرانی، ایران را تشکیل می‌دهد و از آنجا که مردم خوزستان، کوردستان، سیستان و بلوچستان، خراسان، آذربایجان و ... را ایرانی می‌دانم بنابراین قائل به عربستیزی و یا کوردهراسی از طرف پدیده‌ای بنام «ناسیونالیسم ایرانی» نیستم.



نظام شهروندی و متغیر انسجام ملی تحت حاکمیت نظام سیاسی-ایدئولوژیک موجود که بر ساختار غیرمشارکتی و اقتدارگرای سیاسی استوار است، پتانسیل افتراق پیرامون گروه‌های مختلف مردمی در ایران را موجب می‌شود. علیرغم هویت ملی مشترک میان مردمانی که در جغرافیای سیاسی ایران

زندگی می‌کنند، این حاکمیت، شالوده یک نظام سیاسی است که در فقدان ساختاری مبتنی بر ایجاد برابری فرصت‌های اساسی در دستیابی به امکانات رفاهی و امتیازات قانونی و نیز حقوق مربوط به مشارکت سیاسی و اجتماعی و ... هویت ملی را دچار بحران ساخته و بخشی از مردم را به شهروند درجه دوم تنزل داده، به حاشیه رانده و موجب تقویت هویت‌های مادون ملی شده است. بنابراین، هویت ملی مردمان ما ایرانی و هویت اجتماعی‌شان متغیر است و این به معنی در تقابل یکدیگر قرار گرفتن آنها در برابر یکدیگر نیست. بلکه آنچه در برابر همه ما قرار دارد یک نظام سیاسی ایدئولوژیک جزمی است. نظام سیاسی حاکم اتفاقاً خواهان تقویت ناسیونالیسم ایرانی نیست و به همین خاطر با عدم توزیع برابر منابع قدرت اقتصادی، سیاسی فرهنگی و ... به ایجاد و تشدید شرایط ژئوتنیک و شکافها و وجوه افتراق جوامع دامن می‌زند و با ساختار مبتنی بر تبعیض عامل بروز مسائل اینجینی می‌شود.

شش خانم شرفکندی شما هم در این باره نظر خود را بفرمایید:

یادمان باشد که چند گسل مهم در جامعه ایران وجود دارد که امکان همکاری سراسری معترضین به جمهوری اسلامی را مسدود میکنند و این در اصل حربه رژیم میباشد برای ایجاد تفرقه. اگرچه رژیم به ناسیونالیسم اعتقاد ندارد اما آنرا دامن میزند تا از این راه اپوزسیون را از شانس همکاری با یکدیگر محروم کند.

یکی از اهرمهای ایستادن در مقابل رژیم به ظاهر اسلامی بازگشت به ناسیونالیسم است که اینجا بسیاری چه از روی ناآگاهی چه به



عمد، ناسیونالیسم ایرانی را با ناسیونالیسم زبان فارسی یکی میکنند و دوباره دچار همان خطای نفی تنوع شده و به یکدست کردن و یکرنگ کردن همه و دوباره قالب زدن همه اما اینبار در چهارچوب ناسیونالیسم فارسی میپردازند. این افراط باعث میشود که تنوعهایی که دوباره مورد انکار قرار میگیرند یا به رسمیت شناخته نمیشوند احساس بیگانگی کنند و مسیر جداگانهای را بپیمایند و تعریف متفاوتی از ایستادگی و مسیر اعتراضی خود داشته باشند.

در هم آمیختگی و پیچیدگی خواستههای زنان حاشیه یا غیر مرکز نشین و لزوم بروز کردن مداوم ارجحیتهای باعث میشود جنبش زنان حاشیه از طرف زنان مرکز قابل درک نباشند یا بعنوان یک حرکت برای طلبی مد نظر قرار نگیرد.

همانگونه که در پاسخ سوال قبلی اشاره کردم نیروهای میدانی عرصه زنان، از همکاری و همراهی با یکدیگر محروم میمانند و گاهی وقتها هم بین این دو جنبش یک نوع بیگانگی ایجاد میشود.

شش خانم کمانگر مقوله بسیار حائز اهمیت که هم جنبش زنان کورد و هم جنبش کوردستان با آن روبرو است موضوع بالا بودن آمار خودکشی زنان در کوردستان است شما دلیل آن را در چه عواملی جستجو میکنید؟

به غیر از محرومیت و اثرات توسعه‌ی نامتوازن که در سوال پیش به آن اشاره کردم من برای پاسخ به این سوال دیدگاهی درون گروهی دارم و آن را محصول تفاوت شخصیتی زن کورد و غیر کورد میدانم، برای درک این تفاوت شخصیتی باید هم به فرهنگ و ادب فولک کوردی آشنا بود و هم تاریخ زندگی



زن کورد را دانست. زن کورد به دلایل معیشتی و همچنین شرایط سیاسی حاکم بر ملت کورد زنی ذاتا اجتماعی و آزاد و فعال است. مشارکت در زندگی متکی به کشاورزی و دامداری، جنگهای پی در پی و عدم تسلط اسلام شریعت محور و به جای آن رواج فورمهای صوفیانه اسلام همگی باعث شده‌اند زن کورد تجربه‌ی طولانی مدت از آزادی داشته باشد. این را امروز هم در معماری روستاهای کوردستان میبینم (که بر خلاف معماری روستاهای فارس، اندرونی و بیرونی و دیوارهای حایل بزرگ ندارد و زندگی روزانه زن کورد در معرض دید عمومی است) هم در چند سال اخیر در نوروزهای آزادانه کوردستان میبینم که برای بسیاری عجیب است و هم در سابقه‌ی مقاومت نظامی زنان که اوجش را در روزاوا دیدیم و امروز الگوی زنان افغان هم شده. اینها بر روحیه‌ی جمعی زن کورد تاثیر گذاشته از او موجودی آزادیخواه و آزادی جو ساخته. در شرایطی که این آزادی نقض شود، میزان تحمل و سرسپردگی که همچون یک امر فرهنگی آموزش داده نشده پایین بوده واکنشهای فاجعه باری چون خودکشی را به دنبال دارد. اگر به دلایل خودکشی زنان در کوردستان از نزدیک نگاهی بیندازیم، میبینیم آنچه زن کورد خود را ناتوان از تحمل آن حس کرده، چیزی است که در فرهنگهای دور و برش به راحتی پذیرفته و تحمل میشود.

یعنی بخشی از بالا بودن این آمار ناشی از فشارهایی است که تحملشان برای زن کورد تعریف نشده و جزو آموزه‌های فرهنگی نبوده‌اند، امروزه تغییرات زندگی و الگوهای معیشتی شهری که عمدتا تجارت محور و نه تولید محورند و همچنین رواج اسلام شریعت محور در کوردستان همگی زن کورد را به خانه محدود کرده و او را وادار

به اطاعت محض میکنند چیزی که برای زن کورد مفهومی زیاد آشنا نیست و توان تحملش را ندارد.

شش خانم دباغی مسئله خودکشی زنان کورد بسیار پر اهمیت است شما عامل یا عوامل این مسئله را در چه چیزی جستجو می‌کنید؟

ساختارهای حکومتی و اجتماعی ایران بشدت شونیستی، طبقاتی و مافیایی، و اداره سیاسی اقتصادی بسیار ناهمگون است. تبعیض گروه‌ها و ملتهای بیرون از قدرت، فساد مالی و اداری، دزدی اموال عمومی و پخش وپلا کردن سامانهای مالی و تولیدی باعث تمرکز ثروت در تهران و چند شهر دیگر شده، در حالیکه همین حالا که من به این پرسش پاسخ میدهم مردم خوزستان و بلوچستان از نبود آب آشامیدنی رنج میبرند و سه جوان در اعتراض به کم آبی بدست نیروهای دولتی شهید شده‌اند. در کوردستان بعد از سرکار آمدن این حکومت، مردم کوردستان همیشه در «موقعیت استثنایی» و تحت خشونت قرار داشته و سرکوب و بمباران و اعدام همیشگی مردم کوردستان جریان داشته. از سوی دیگر سامان کوردستان به تاراج میرود و اکثریت مردم کوردستان در فشار اقتصادی مضاعف زندگی میکنند. بر همه اینها ساختار و سیستم مردسالاری را اضافه کنید. سرانجام تمام این فشارها بر زنان فرومیریزد. در اینجا است که ماهیت بخش بزرگی از خودکشی‌ها را میتوان شناخت. من تقریبا ده سال قبل مقوله «آنومی» را در مورد ایران بکار بردم. سالهاست شیرازه زندگی در ایران فروپاشیده و نوعی آشفتگی روحی، اقتصادی، سیاسی، روبنا و زیربنایی جامعه را فراگرفته. بنابه تحقیقات



جامعه‌شناس دورکهایم (۱۸۵۷-۱۹۱۷) هنگامیکه «نورم»ها و هنجارهای اجتماعی درهم میریزد و آنومی حاکم میشود، اولین شاخص آن خودکشی است. خودکشی جوانان بی‌امید و زنانیکه دهها فشار زندگی بر آنان باریده، بارزترین نشانه یک جامعه بی‌بنیاد و آشفته است. و در کوردستان و بلوچستان و خوزستان فاکتور ستم ملی را هم اضافه کنید. ایران یک جهنم به تمام معنا برای ملت‌ها، زنان و گروه‌های به حاشیه رانده شده است. برای این وضعیت فکر بنیادی و اساسی لازم است.

شش خانم شرفکندی امکان داره که در مورد عوامل خودکشی زنان کورد وارد بحث شوید؟



کردستان یکی از محرومترین مناطق ایران میباشد. این محرومیت اقتصادی، اجتماعی که از طرف رژیم و بطور عمد اعمال میشود بعنوان حربهای برای سرکوب مورد استفاده قرار میگیرد. این عقب‌ماندگی اقتصادی و محرومیت بطور مستقیم بر روی وضعیت زنان که آسیب پذیرترین قشر جامعه میباشد، فشار دو چندان وارد میکند. وضعیت سیاسی و ملیتاریزه کردستان، محدودیت در دسترسی به امکانات آموزشی و کاری که بواسطه مانع زبانی هم تشدید میشود همه و همه بار مشکلات زنان کورد را سنگینتر میکند.

خودکشی یا خودسوزی زنان که از نظر ظاهری هم با فریاد همراه هست و در خفا صورت نمیگیرد خود داستان این زنان را بازگو میکند که از طرف سیستم مورد خیانت قرار میگیرند و از طرف خانواده هم مورد ستم قرار میگیرند و بهای محرومیت و فشار سیاسی و اقتصادی را آنها باید بپردازند

در آنجایی که بعنوان ضعیفترین حلقه این زنجیر تاب تحمل این بار را دیگر ندارند. البته شاید حضور رسانه‌های فعال کوردی در راستای بازتاب دادن این معضل هم در دیده شدن این آمار نقش بازی کند. بهر حال این داستان یک فریاد است و گاهی وقتها هم سوزانده میشوند اما میگویند خودسوزی کرده‌اند. گاهی وقتها هم از نبود امکانات یا مراکز کمک رسانی ناشی میشود. بطور کلی داستان ستم و محرومیتی است که بهایش را زنان می‌پردازند.

شش خانم قزللو؛ تاثیر جنبشهای زنان در ایران بر ساختار سیاسی و اجتماعی - فرهنگی به چه صورت هست؟



زنان در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران بویژه در تاریخ صد ساله اخیر در فعالیتهای سیاسی - اجتماعی پیش از مشروطه، دوران مشروطه و پس از آن نقش داشته اند. زنان، با رویکردهای نظری متنوع، سطح گسترده‌ای از مطالبات و سیالیت مفهوم رهایی‌بخش در کشوری همچون ایران، ساختار سیاسی سلطه (به لحاظ ایدئولوژیک متعلق به بلوک اسلام) را با چالشی جدی مواجه و علیرغم انکار، سرکوب، تحقیر و اختلال در به رسمیت‌شناسی از سوی ساختار سیاسی حاکم، بستر مناسبی برای شکل‌گیری فمینیسم مدرن ایجاد کرده‌اند.

در دهه‌های اخیر، جنبش‌های زنان به عنوان پارادایم جدیدی در مناسبات قدرت مطرح شده است و توانسته با طرح نظریات و مطالبات صریح و مدون، ساختار سیاسی حاکم را به عنوان نظام ایدئولوژیک سلطه و مبتنی بر اسکلت جزمی هیترنورماتیو به چالش بکشند. ساختار حاکم کماکان در برابر تاثیر از

مطالبات و پراتیک اجتماعی جنبش‌های زنان مقابله می‌کند و به تعریف مفهومی ساختگی با عنوان «فمینیسم اسلامی»، جنبش‌های زنان را بر صندلی اتهام غرب‌زدگی و ناسازگار با فرهنگ «ایران» که در واقع «اسلام» منظور نظر است، می‌نشانند و قصد توجیه نظام نابرابر جنسیتی قدرت را دارد. در حالیکه اساسا پدیده فمینیسم بطور ماهوی در تضاد با ایدئولوژی اسلام است. در عین حال نظام حاکم با سند ۲۰۳۰؛ برنامه توسعه سازمان ملل به عنوان شاخص توسعه برابری جنس و جنسیتی و توانمندی زنان به مخالفت پرداخته و بدین ترتیب تلاش کرده به وضع و تقویت قواعد تبعیض‌آمیز، شاخص توسعه انسانی و جنسیتی را کاهش دهد. اما همین امر نشان از پتانسیل پویای جنبش‌های زنان در نزاع و تقابل با جهت‌گیری حکومت در بازتولید هجمه ساختار هیترنورماتیو ایدئولوژیک می‌دهد. با وجود چنین هجمه‌ای، زنان در ایجاد گفتمان حقوق و مطالبات زنان در بستر جنبش‌های فمینیستی در طیف‌های وسیع موفق بوده‌اند. هر چند بر این باور هستم که با برآورد کلی جنبش‌های زنان، می‌توان برای گسترش و پیشبرد آن به ارزیابی و رفع موانع پرداخت و با فاصله گرفتن از رهیافت‌های صرف بومی‌سازی، پدیده جهانی شدن و دیجیتالی‌زیشن را به آن پیوند زد و متعاقب آن با اندیشه‌های مدرن زمینه‌ساز تقویت شالوده‌های نظری و پراکتیک اجتماعی آن را فراهم آورد.

شش خانم کمانگر جنبش‌های زنان در ایران چه تاثیری بر همدیگر دارند؟!

اگر منظور جنبش‌های زنان ملتهای مختلف ایران است باید بگویم که هر آنچه هست همه



تاثیر فمینیسم مرکزی و فارسی بر فمینیسم ملتهای دیگر است، یعنی فمینیسم در ملتهای غیرفارس هنوز نتوانسته‌اند صورتی لوکال و واقعی و منتطبق با شرایط و ظرفیتهای جامعه‌ی خود را ارائه دهند. خوانشها همچنان در چارچوب فمیزم مسلط فارس است و همانطور که در سوالهای قبل اشاره کردم نگاه خودبنیاد و چالشی از درون جنبش زنان غیرفارس هنوز طرح نشده. فمینیسم کوردستانی (من این بخش را بهتر از فمینیسم عرب و ترک و ... می‌شناسم به همین دلیل فمینیسم کورد را معیار قرار میدهم) بیشتر تحت تاثیر خوانشهای کلاسیک و موج اول و دوم فمینیسم است و فعالانش تا به حال به شکل جدی به نگاه‌های نو و فمینیسم سیاه و فمینیسم‌های لوکال نپراخته‌اند به همین دلیل گفتمان مسلط گفتمان فمینیسم مرکزی یا فارسی است که بر ناسیونالیسم فارسی متکی است. تا حدی که بخش قابل توجهی از فعالان فمینیستی کورد مواضع خود را در تقابل مستقیم با ناسیونالیسم و جنبش ملی کوردستان می‌بینند اما هیچ مشکل و زاویه‌ای با ناسیونالیسم ایرانی ندارند چون از سوی فمینیسم فارس آن ناسیونالیسمی مذموم است که در مقابل ناسیونالیسم فارس باشد. ناسیونالیسم مسلط فارس امری بدیهی و غیر قابل تردید معرفی میشود و از رهگذر آن مجموعه‌ی جهان بینی و استروئایپ‌های گوناگون که در سوالات قبل به آن اشاره کردم شکل می‌گیرد. فمینیسم فارس خود را معیار معرفی کرده و عیار فمینیست بودن زنان غیرفارس را با توجه به نسبت‌هایشان با مسئله‌ی ملیشان تعیین میکند هرچه از مسئله‌ی ملی دورتر، عیار فمینیست بودن بالاتر! و این معیاری است که گفتمان مسلط فرودست ستیز تحمیل کرده و خود جامعه‌ی فروست

هم آن را پذیرفته و بر اساس آن عمل میکند.

شش خانم دباغی تاثیر جنبش زنان
کورد در کوردستان بر ساختار سیاسی
و اجتماعی - فرهنگی به چه صورت
هست؟!

کردیم اجازه بدهید با شما هم به پایان
برسانیم شما و جمعی از فعالین زنان
کورد با جریانات مرکز محور همکاری
میکنید، آیا این جریانات در مبارزه خود
حق برای زنان کورد قائل هستند، اگر
بله چه حقی؟

از این سوال متعجب شدم چون
من شخصا منتظر نیستم که آنها
حق برای من قائل شوند. من
خودم را پائین تر از آنها نمیدانم که آنها
لازم باشد مرا برسمیت بشناسند یا حقانیت
حرکت مرا تأیید کنند.



من فکر میکنم حرکت ما زنان کورد بسیار
پرهزینه‌تر، پیچیده‌تر و دارای لایه‌های
بیشتری است که درک آنرا برای زنان مرکز
محور سختتر میکند. یادمان باشد ما در این
ستم مضاعف یا چند گانه نمیتوانیم ستم
جنسیتی را از ستمهای دیگر جدا کنیم و
بگوییم فقط در این رابطه با شما همکاری
میکنیم. ما سعی میکنیم اینترسکشنالیته
یا ستم چندگانه را بویژه وقتی با بحث
هویت اتنیکیتی هم در هم می‌آمیزد
بشناسانیم یا حتی شانس دیده‌شدنش را
بیشتر کنیم. شاید خیلی موفق نبوده‌ایم
اما یادمان باشد تا رژیم جمهوری اسلامی
سر کار باشد ما در بدترین شرایط هستیم
و سرنگونی این رژیم برای کسی مثل من
در ارجحیت قرار دارد. از این روی مقابله
با این گسلها و تفرقه‌هایی که تعمیق آن
تنها به نفع رژیم میباشد، یکی از اصلیتین
اولویتهای من میباشد. در این راستا باید
هزینه پرداخت و مواردی هم بوده که از
طرف هر دو جبهه مورد اتهام یا طرد قرار
گرفته‌ام.

شش بار دیگر از همه شما سپاسگزارم
که در این میزگرد مشارکت کردید!

همانگونه که قبلا اشاره شد، زنان
کوردستان از بدو تاسیس این
رژیم خود را در تقابل ساختاری با
دین سالاری، مردسالاری و شوینسم حاکم
دیدند و پا به میدان مبارزه نهادند. شرکت
زنان در جنبش کوردستان جایگاه ویژه‌ای
دارد، از یکسو زنان توانسته‌اند در این میدان
باشند و از طرف دیگر هنوز همچون مردان
نتوانسته‌اند مهر خود را بر دال بزرگ،
استراتژی و تاکتیک، احزاب و مسایل
اجتماعی بزنند.



هنوز این سیاستها و تصمیم‌گیریهای مردانه
هستند و مردان سخن آخر را میزنند، و
هنوز از لحاظ فکری زنان آنگونه که باید
تولید فکر نمی‌کنند. اما با وجود این کار
برای آگاهی و تغیر و مبارزه برای بدست
آوردن حقوق زنان و ملی در جریان است.
این جنبش‌ها هم بمثابة هر جنبشی در
جهان فراز و نشیب خود را دارد. آنچه که
مهم است این جنبش دادخواهانه، حق
طلبانه است و بر اساس نقد و نگاه جندری
و نقد شوینسم، به ارائه راهکار برای رسیدن
به جامعه‌ای دادپرور و یکسان پرداخته. ما
زنان و مردانی که به یکسانی جنسیتی و
آرمانهای والای انسانی باور داریم همزمان
با مبارزه برای تحقق حقوق ملی خود برای
حقوق زنان و گروه‌های حاشیه‌ای، کار کرده و
از نقد خود و جامعه پروایی نداریم.

شش خانم شرفکندی با شما آغاز